گفت‌وگوی «جوان» با جانباز غلامعلی دهکردی‌مقدم از همرزمان شهید چمران

دکتر چمران اجازه نمی‌داد بین نیروهای بسیج و ارتش اختلاف بیفتد

صغری خیل فرهنگ

برای اولین‌بار جانباز غلامعلی دهکردی نام دکتر مصطفی چمران را از زبان آیت‌الله طالقانی می‌شنود و از آن به بعد مشتاق دیدار مردی می‌شود که طالقانی از او به شجاعت، دیانت و درایت یاد کرده بود. بعد از پیروزی انقلاب، دهکردی همراه شهید چمران می‌شود و در تشکیل ستاد جنگ‌های نامنظم و ایستادگی در برابر دشمن و سپس تا لحظه‌ای که چمران در دهلاویه مجروح می‌شود و به شهادت می‌رسد، او را همراهی می‌کند. گفت‌وگوی ما با جانباز غلامعلی دهکردی‌مقدم را پیش‌رو دارید.

مبارزات انقلابی شما از چه زمانی آغاز شد؟

من متولد سال ۱۳۲۶ هستم و قبل از انقلاب در نیروی هوایی بودم، اما به خاطر شرایط محل کار و درگیری‌ای که با مسئولان وقت آن زمان داشتم از محل خدمتم بیرون آمدم و به خارج از کشور رفتم. در جریان انقلاب به کشور بازگشتم و فعالیت‌های انقلابی‌ام را ادامه دادم. در نهایت بعد از پیروزی انقلاب و ورود امام خمینی (ره) به ایران مسئول کمیته استقبال از امام بودم.

آشنایی و همراهی‌تان با شهید چمران از کجا شکل گرفت؟

بعد از انقلاب در کلاس‌های درس و مباحثه مرحوم آیت‌الله طالقانی که در مسجد هدایت و گاهی در منزل خود مرحوم طالقانی بود، شرکت می‌کردم. اولین‌بار نام شهید چمران را از زبان ایشان شنیدم. مرحوم طالقانی در مورد رشادت و شاخصه‌های اخلاقی چمران برای ما صحبت کردند و همین بهانه‌ای شد تا به دنبال ایشان بروم. قبل از شهریور ۱۳۵۹ از یاران شهید چمران شدم و از ابتدای ورود به میدان نبرد در جنوب تا زمان شهادتش همراه دکتر چمران بودم.

دکتر چمران روی آموزش نیروها تأکید زیادی داشت، شما کجا آموزش دیدید؟

من با گروه چریکی شیراز یا همان کلاه سبزهای قدیم دوره دیدم. ما دوره‌های سختی را گذراندیم و به منطقه اعزام شدیم. به محض ورودمان به منطقه صدام در اطلاعیه‌ای اعلام کرد که گروه مزدوران چمران وارد اهواز شدند، منظور صدام گروه ما بود. تعداد ما در آموزشی بیش از ۸۰۰نفر بود، اما حدود ۳۶۰نفرمان به منطقه اعزام شدند. تعدادی از آنها در مدارس آموزش‌وپرورش که در اختیار رزمنده‌ها قرار داشت و تعدادی دیگر هم در استانداری‌ها مستقر شده بودند. من به‌عنوان یکی از فرماندهان ستاد جنگ‌های نامنظم دکتر چمران در تپه‌های فولی‌آباد (نرسیده به سوسنگرد، بین اهواز و سوسنگرد) مستقر شدم.

دکتر چمران را در قامت یک فرمانده چطور شناختید؟

دکتر از هر لحاظی که بخواهید حساب کنید «یک» بود. دلایل زیادی هم برای این جمله‌ام دارم. من با خیلی از فرماندهان جنگ کار کرده‌ام. بعد از شهادت دکتر چمران فرماندهان زیادی داشتم. ایشان نمونه بود. فرمانده‌ای بود که خودش رزمندگی می‌کرد و احساس مسئولیت داشت. با بچه‌ها قاطی می‌شد. شهید چمران فرمانده‌ای میدانی بود. حاضر نبود یکجا بنشیند و بگوید این کار بشود و آن کار نشود. همگام با نیروهایش وارد خط می‌شد و وقتی وارد خط می‌شد، سنگر به سنگر کنار رزمنده‌ها می‌رفت، آنها را در آغوش می‌گرفت و می‌بوسیدشان و به حرف‌هایشان گوش می‌داد. اگر پیشنهاد یا طرح ابتکاری داشتند، رد نمی‌کرد. همه صحبت‌ها را با جان و دل می‌شنید. اگر می‌دید که بچه‌ها نظر یا طرحشان اشتباه است، دلایل اشتباه بودن طرحشان را و چرایی نپذیرفتن طرح را به آنها توضیح می‌داد. برای همین بچه‌ها از دل و جان دوستش داشتند و هر دستور و فرمانی هم که از طرف ایشان داده می‌شد، بچه‌ها با جان و دل عملیاتی می‌کردند.

بعد از ایشان می‌توانم به صیاد شیرازی، باقری، کاظمی و حاج قاسم سلیمانی اشاره کنم. فرماندهانی که گام در راه او نهاده بودند و مانند دکتر قدم برمی‌داشتند. دکتر چمران نمونه یک انسان عارف و کامل بود. هر چه بگویم شاید نتوانم آنطور که باید حق مطلب را به خوبی ادا کنم. همان ابتدا در ستاد جنگ‌های نامنظم، نیروهای مردمی که وارد می‌شدند، دکتر در مسجد یا هر جایی که برایشان صحبت می‌کرد، عاشق دکتر می‌شدند. بعد از شهادتش بچه‌هایی که در لبنان با ایشان کار کرده بودند به ما ملحق شدند.

خود من هر زمان در روزهای مبارزه کم می‌آوردم، خدمت دکتر در استانداری می‌رفتم و با هم صحبت می‌کردیم. از صحبت‌هایش انرژی می‌گرفتم و بالای سر نیروهایم می‌رفتم. اجازه نمی‌داد بین بچه‌های بسیجی و ارتش اختلافی بروز کند؛ راضی نبود حرف‌هایی غیر از اتحاد و همدلی بین نیروها بشنود.

تشکیل ستاد جنگ‌های نامنظم با امکانات کم در اوایل جنگ کار راحتی نبود. این ستاد چطور تشکیل شد؟

از همان زمانی که امام خمینی فرمان دادند که نیروهای مردمی برای دفاع از کشور راهی میدان شوند، تصمیم گرفته شد تا این ستاد تشکیل شود. ابتدا هم در همان کلاس‌های درس مرحوم آیت‌الله طالقانی یا مساجد محل ثبت‌نام نیروهای داوطلب انجام می‌شد؛ بعد هم در نخست‌وزیری سابق. دکتر چند نفری را مأمور کرده بود که از نیروهای داوطلب ثبت‌نام کنند. بعد از ثبت‌نام اولیه، آنها را پیش کلاه‌سبزها که آموزش نظامی می‌دادند، می‌فرستادند. از کل کشور در این ستاد ثبت‌نام کردند و خود دکتر و آقای خامنه‌ای هم در این ستاد حضور داشتند. در ابتدای جنگ هیچ کشوری به ما سلاح و تجهیزات نمی‌داد. بچه‌هایی که با گروه چمران رفتند، هر کسی در زمان انقلاب اسلحه‌ای گیرش آمده بود، با همان اسلحه به منطقه آمده بود. در محاصره اولیه سوسنگرد گروه چمران و دیگر بچه‌ها یکسری اسلحه و یکسری هم چوب در دست داشتند. گروه شهیدچمران اوایل حتی آرپی‌جی در اختیار نداشتند. ما در زمان درگیری از عراقی‌ها آرپی‌جی گرفتیم و استفاده کردیم. در همین حین دکتر داشتند با سوریه و... هماهنگی می‌کردند تا بتوانند سلاح بیاورند و بچه‌ها مجهز شوند و آن زمان توانستند از حافظ اسد (پدر بشار اسد) یک مقداری اسلحه و مهمات بگیرند که بتوانند بچه‌ها از اسلحه استفاده کنند. تغذیه آن زمان هم به سختی به دست بچه‌ها می‌رسید. مثلاً بیسکوئیت می‌شد یک وعده غذایی که آن هم سخت به دست بچه‌ها می‌رسید. به مرور توانستند ستاد را تجهیز کنند. از لحاظ تجهیزات و سلاح و پشتیبانی و... همه اینها را توانستند تهیه کنند تا بچه‌ها کمبود نداشته باشند و بتوانند در منطقه عملیات انجام بدهند.

> سوسنگرد در سه مرحله محاصره شد. اولین مرحله محاصره سوسنگرد حدوداً آبان ۵۹ بود. رزمنده‌ها توانستند یک مقداری جلوی پیشروی صدام را بگیرند و آنها عقب‌نشینی کردند و بعد از مدتی دوباره سوسنگرد محاصره شد و در محاصره سوسنگرد خود دکتر چمران مجروح شد. دکتر همراه چند نفر به خط رفته بود که درگیری‌شان با عراقی‌ها شروع می‌شود و به جایی می‌رسند که با نیروهای دشمن رو در رو می‌شوند

خاطره‌ای از حضور مقام‌معظم رهبری در ستاد جنگ‌های نامنظم دارید؟

ایشان برای بازدید و سرکشی بسیار به منطقه می‌آمدند و خوب به یاد دارم آقا یک دوربین در شب داشت که در کیف سامسونتش بود. همیشه می‌آوردند و با خودشان برمی‌گرداندند. وقتی باخبر شدم آقا به منطقه آمده است؛ به دیدارشان رفتم و بعد خودم را به دکتر چمران رساندم. گفتم دکتر جان آقای خامنه‌ای آمده است شما به ایشان بگویید دوربین در شبش را به من قرض بدهد. شهید چمران گفت خب خودت به ایشان بگو. گفتم چه جوری شروع کنم؟ گفت از یک جایی شروع کن دیگر. با هم خدمت ایشان رسیدیم. دکتر چمران من را به آقا معرفی کرد و گفت که ایشان آقای دهکردی است، از فرماندهان من در منطقه، بعد از سلام و احوالپرسی گفتم، من دوربین شما را می‌خواهم. گفتند نه نمی‌شود، من با این دوربین کار دارم. صبح هم می‌خواهم به تهران بروم. گفتم شما این را فقط امشب به من قرض بدهید، من تا قبل از نماز صبح به شما می‌رسانم. ایشان دوربین را به من دادند و بعد با سرهنگ لطفی از بچه‌های ارتش تماس گرفتند و گفتند هر طور شده برای آقای دهکردی چهار عدد اسکوردین و یک دوربین در شب تهیه و ارسال کنید. اسکوردین تانک‌های کوچکی بود که روی آن توپ داشت که می‌توانستیم با آن سر خاکریزها را بزنیم. بعد از دو روز خود سرهنگ لطفی برای بازدید آمدند و همراه خودشان سفارشات آقا را آوردند؛ هم تانک‌های اسکوردین و هم دوربین در شب.

قضیه دوربین در شب حضرت آقا چه شد؟

به محض اینکه دوربین را به من دادند، برای شناسایی منطقه‌ای که مدنظرم بود، راهی شدم. دوربین برای شناسایی شب بود. این دوربین به من خیلی کمک می‌کرد. می‌توانستم جایگاه‌ها و مقرهای دشمن را پیدا و آنها را رصد کنم. مواردی که در روز دیده نمی‌شد، به راحتی با این دوربین در شب دیده می‌شد.

یکی از کارهایی که ستاد جنگ‌های نامنظم انجام داد، ایجاد واحد مهندسی بود که وارد عمل شدند و خیلی خوب کار کردند، از این واحد بگویید.

اینها زیرنظر شهید مهندس مصطفی مجد بود. تمام مهندسی گروه چمران را ایشان هماهنگ می‌کرد. در منطقه ما تپه‌های الله‌اکبر بود که به خاطر رمل، ماشین نمی‌توانست برود. ایشان با طراحی خودش و کمک بچه‌ها توانست ماشین تانک مانند طراحی کند که لاستیک از رمل عبور کند و بتواند برای بچه‌ها مهمات ببرد و بچه‌ها را جابه‌جا کند. مجد و دکتر چمران یک موشک در کارگاه مهندس در اهواز طراحی و روی آن کار کردند.

یکی دیگر از تاکتیک‌هایی که بسیار عالی بود، طراحی تیوپ‌هایی بود که مهمات داخل تیوپ‌ها می‌گذاشتند و یک آنتن به این تیوپ‌ها وصل می‌کردند و این تیوپ‌ها را داخل آب کرخه به سمت دشمن رها می‌کردند تا منفجر شوند. با این کار عراقی‌ها پا به فرار می‌گذاشتند. بیشترین کار مهندسی دست مهندس مجد بود که دکتر چمران هم بسیار همراهی و مساعدت می‌کردند.

شکست حصر سوسنگرد از عملیات‌های موفق شهید‌چمران بود. در آن عملیات همراه ایشان بودید؟

سوسنگرد در سه مرحله محاصره شد. اولین مرحله محاصره سوسنگرد حدوداً آبان ۵۹ بود. رزمنده‌ها توانستند یک مقداری جلوی پیشروی صدام را بگیرند و آنها عقب‌نشینی کردند و بعد از مدتی دوباره سوسنگرد محاصره شد و در محاصره سوسنگرد خود دکتر چمران مجروح شد. دکتر همراه چند نفر به خط رفته بود که درگیری‌شان با عراقی‌ها شروع می‌شود و به جایی می‌رسند که با نیروهای دشمن رو در رو می‌شوند.

خودش و راننده‌اش در منطقه مانده بودند و یکی از بچه‌ها را دکتر فرستاد تا به ما خبر بدهد. راننده‌اش شهید و خودشان از ناحیه پا مجروح شدند. با همان وضعیت یک پا ایستاده به طرف دشمن شلیک می‌کرد، تا اینکه بچه‌ها رسیدند و دکتر را به عقب منتقل کردند. چمران بعد از درمان در بیمارستان اهواز یک روز هم نماند و به استانداری رفت و روی یک تخت استراحت کرد. ایشان اجازه نداد تا برایشان کولر بگذارند. پزشک معالج به ایشان گفت که شما پاهایت عرق می‌کند و امکان عفونت دارد. چمران در جواب گفت مگر بچه‌های من در منطقه زیرباد کولر هستند. عاقبت با اصرار قبول کرد، یک پنکه‌ای توی اتاق بیاوریم تا هوا به پاهایش بخورد. ایشان در عملیات ۲۸صفر سال ۵۹ با عصا به منطقه آمد و بچه‌ها را هدایت می‌کرد.

شما در جریان شهادت دکتر چمران کجا بودید؟ چطور از شهادتشان با خبر شدید؟

دایی من پزشک دکتر چمران بود که در همان منطقه و قبل از شهادت دکتر چمران شهید شد. دکتر چمران از من خواست با توجه به شهادت دایی‌ام همراه پیکرشان به تهران بروم. من هم پیکر دایی را به تهران منتقل کردم و در تهران مشغول انجام کارهای دایی بودم که اطلاع دادند، دکتر‌چمران شهید شده است. می‌خواستم بروم منطقه که بچه‌ها گفتند تو بمان ما به تهران می‌آییم. بعد هم خبر کلاً منتشر شد و تشییع جنازه ایشان بی‌سابقه‌ترین تشییع در ابتدای جنگ بود. فرماندهان زیادی شهید شده بودند، اما برای فرماندهی به این نام و نشان، تشییع با عظمتی برگزار شد. پیکر ایشان را ابتدا جلوی مجلس آوردند و بعد به بهشت‌زهرا(س) منتقل کردند و در همانجا تدفین شدند. دکتر چمران در محلی به نام «مرغداری» دهلاویه ما بین تپه‌های الله‌اکبر و بستان به شهادت رسید. گویا فرمانده منطقه شهید می‌شود و ایشان فرمانده جدید را برمی‌دارد که به بچه‌ها معرفی کند، در همین حین گلوله خمپاره کنارشان اصابت می‌کند و دکتر شهید می‌شود.

خود شما کجا جانباز شدید؟

من قبل از شهادت دکتر در یک عملیات مابین هویزه و سوسنگرد مجروح شدم. مجروحیتم از ناحیه پا، چشم و شکم بود که به شدت هم آسیب دیدم. یک هتل در اهواز بود که مجروحان را از منطقه برای درمان به آنجا منتقل می‌کردند. من را به خواست خودم به سوسنگرد بردند. نمی‌خواستم نیروهایم متوجه مجروحیت من بشوند. آنها من را به سوسنگرد آوردند، اما چون مجروحیتم زیاد بود، من را به اهواز برای درمان منتقل کردند. خبر مجروحیت من به دکتر چمران رسید. همه رزمنده‌های مجروح هم روی تخت خوابیده بودند. یکی از رزمندگان که بعداً شهید شد اسمش طالقانی بود. دکتر وارد هتل که شد با صدای بلند گفت چه کسی بلد است صلوات بفرستد؟ وقتی من را به هتل وارد کردند همه شروع کردند صلوات فرستادن. دکتر بالای سر من آمد. گفت: دهکردی چرا اینقدر حرف می‌زنی؟ گفتم آقای دکتر من خواهش می‌کنم تا عملیات تمام شود، معاون من را بگذارید باقی کارها را دست بگیرد و انجام بدهد. بعد اگر خواستید کسی دیگر را جای ایشان بگذارید. گفت من خودم می‌دانم که باید چه کنم. فقط از من خواست زیاد صحبت نکنم. چون تا چند دقیقه دیگر باید به اتاق عمل می‌رفتم. من را بیهوش کردند و برای عمل بردند. کمی بعد به تهران منتقل شدم. در تهران هم متأسفانه پاهایم عفونت کرده و سیاه شده بود. برای فتح بستان با عصای زیر بغل به منطقه برگشتم.

شهید ایرج رستمی، فرمانده منطقه دهلاویه بود که دوستی دیرینه‌ای با شهید چمران داشت. اتفاقاً فاصله شهادتش با دکتر هم به چند ساعت نکشید. ایشان را چقدر می‌شناسید؟

ایشان جزو بچه‌های هوابرد شیراز و از نیروهای غیور ستاد جنگ‌های نامنظم بود. یکی از شاخصه‌های اخلاقی‌اش شجاعت ایشان بود که بسیار مثال‌زدنی بود. تاکتیک‌ها و نظرات شهید‌چمران را پیگیری و عملیاتی می‌کرد. راننده‌اش خاطره‌ای از ایشان برای ما تعریف کرد. می‌گفت با هم از محلی عبور می‌کردیم. شهید چمران تعدادی موتورسوار را دید که نشسته بودند، از من خواست ماشین را نگه دارم. کنار زدم و ایشان از خودرو پیاده شد و به سمت موتورسواران رفت. بین‌شان صحبت‌هایی رد و بدل شد و کمی بعد موتورسواران جزو نیروهای جهادی جبهه شدند. بچه‌های آرپی‌جی زن پشت موتورها سوار می‌شدند و رزمنده‌ها هم با آرپی‌جی‌ها اهداف‌شان که شکار تانک یا زدن خط بود را انجام می‌دادند.

غلامعلی دهکردی‌مقدم نفر اول از سمت چپ

> شهیدچمران از نظر فنون نظامی بسیار تبحر داشت. یک‌بار که برای بازدید از منطقه ما آمد، من و محافظانش در کنار ایشان بودیم. داشتم با ایشان صحبت می‌کردم و اوضاع منطقه را شرح می‌دادم که یکباره به ما گفت بخوابید زمین! ما خوابیدیم زمین و همان لحظه موشک مالیوتکا از بالای سر همه ما رد شد. بعد رو به ایشان کردم و گفتم من صدای موشک را نشنیدم. گفت شما داشتید صحبت می‌کردید، اگر در حالت سکوت بودید متوجه می‌شدید

چه خاطره‌ای از روزهای حضور در کنار شهیدچمران در نظرتان ماندگار شده است؟

شهیدچمران از نظر فنون نظامی بسیار تبحر داشت. یک‌بار که برای بازدید از منطقه ما آمد، من و محافظانش در کنار ایشان بودیم. داشتم با ایشان صحبت می‌کردم و اوضاع منطقه را شرح می‌دادم که یکباره به ما گفت بخوابید زمین! ما خوابیدیم زمین و همان لحظه موشک مالیوتکا از بالای سر همه ما رد شد. بعد رو به ایشان کردم و گفتم من صدای موشک را نشنیدم. گفت شما داشتید صحبت می‌کردید، اگر در حالت سکوت بودید متوجه می‌شدید. ایشان شلیک شدن موشک را تشخیص داده بود که بلافاصله به ما گفت بخوابید زمین و موشک از بالای سر ما و دوستان رد شد. به لحاظ تاکتیک‌های نظامی و فنون رزمی و علمی ایشان بسیار متبحر و بی‌همتا بود. هیچ کس مانند دکتر چمران نبود.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۹۵۵

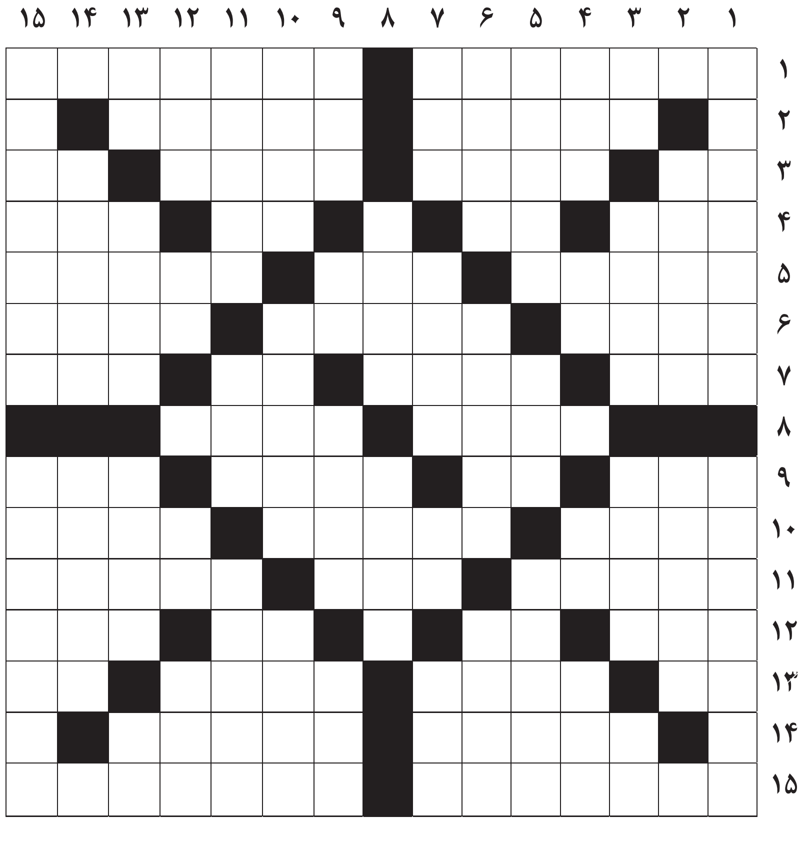

از راست به چپ

■ ۱- سردار دل‌ها- میدان تاریخی اصفهان ■ ۲- شعر ژاپنی- راندمان ■ ۳- گندم- استطاعت و توانگری- حیوان بارکش- مخفف هستم ■ ۴- رها و آزاد- سرخ کمرنگ- حرف انتخاب- چوب بلند کبوتر پرانی ■ ۵- شهر عبا- کشور ابوالهول- سازی شبیه سنتور ■ ۶- گرز آهنی- شهری به معنای دامنه کوه- ناکس ■ ۷- سیلاب- برادران انگلیسی در دربار صفویان- صوت درد- ستاره ای در دب اصغر ■ ۸- درگذشت- طناب عصبی میان ستون فقرات ■ ۹- سینه- مادر تازی- نرم تن دریایی- کم وزن ■ ۱۰- فنی در کشتی- تیم فوتبالی در ایتالیا- درنگ کردن ■ ۱۱- استانی در عراق- سرنخ معدن- شهری در استان زنجان ■ ۱۲- وصل کننده مبدأ به مقصد- درخت زبان گنجشک- پل چوبی- دیو فلک‌زده ■ ۱۳- دریا- جان‌پناه رزمنده- غله دروکرده- تاقچه بالا ■ ۱۴- حرکتی در ژیمناستیک- ظلمانی ■ ۱۵- رود مرزی امریکا و کانادا- بیماری ویروسی حاد ماکیان

از بالا به پایین

■ ۱- شاعر- اولین حکومت ایرانی پس از ورود اعراب به ایران ■ ۲- شاه‌میوه- مولد الکتریسیته ■ ۳- آوای رزمی کار- شتر تندرو- درجه و مقام- حرف فاصله ■ ۴- بازنده شطرنج- قلب قرآن- گشوده- ماتم و عزا ■ ۵- ضد نفاق- کتاب ابن‌سینا- هدیه چهره‌گشایی ■ ۶- خودداری از پرداخت وجه برات- چهل و پنجمین رئیس جمهور امریکا- محبوب و معشوق ■ ۷- راه آذری- امان- صدمتر‌مربع- صدای کافی ■ ۸- ملیت محمد صلاح- صد سال سیاه ■ ۹- خبر- علامت مفعول- نصفه- چین شمالی ■ ۱۰- زردآلوی خشک‌شده- فرمانده کشتی- خانه با عرصه مشجر ■ ۱۱- غوغا و همهمه- همنشین گل- ناحیه تحت فرمان ■ ۱۲- همسایه- خاندان- حرف صلیب- خوب و حسن ■ ۱۳- نفس خسته- همدم- صاحب گلستان- ویتامین جدولی ■ ۱۴- بوی افزار- درخت بومی هند با میوه‌ای سیاه‌رنگ که مصرف دارویی دارد ■ ۱۵- اندیکاتور- سبزینه گیاهان

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

		۲			۹		۷	
					۲		۶	
		۸					۹	
۴			۱	۸		۵		
۳	۷					۴		
	۱		۶			۷		
			۹	۵				
	۶							۱
	۸			۷				۳

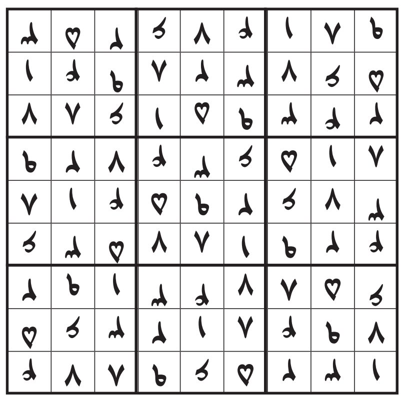

جدول کلمات متقاطع
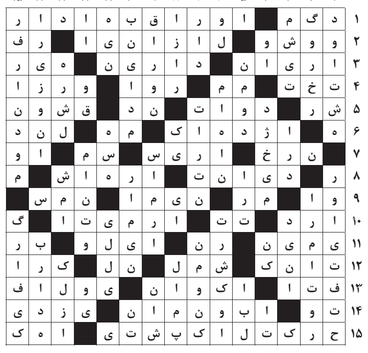
پاسخ جدول شماره ۵۹۵۴